

مفاهیم و معانی بازیافته

از : دکتر برات زنجانی

الف - آتشی :

اگر آتشی گاه افروختن بسوزد عجب نیست زاوسختن

(فردوسی)

لغت نامه های مشهور "آتشی" را : "آتشین، مانند آتش، همچون آتش، منسوب به آتش، به رنگ آتش، آتش فام، نام قسمی گل، و مجازاً" سخت خشمگین، غضبناک، سخت به هیجان آمده، سخت تیز و تند شده" معنی کرده اند. در شعر فوق الذکر هیچیک از این معانی نمی تواند مقصود فردوسی را توجیه کند، بهمین سبب بعضی ها "ی" آخر کلمه را وحده و یا نکره تصور کرده و با این تعبیر، محتوا و مفهومی بسیار مبتذل برای آن یافته و بافته اند و یقیناً "روح بلند حکیم فردوسی را به درد آورده اند. باید گفت "آتشی" در بیت مذکور به معنی "گهر" و "آتش پرست" و کنایه از دوزخی و کافر آمده است و معنی آن این است : اگر آتش پرست موقع افروختن آتش در آن بیفتد و بسوزد این کار امر عادی است و تعجب آور نیست. فردوسی در سرودن آن از یک ضرب المثل عرب که می گوید :

"ما هو الا نار المجوس : یضرب لمن لا یحترم احدا" لانها تحرقهم وان كانوا یعبدونها . یادداشت های قزوینی به نقل از مجمع الامثال میدانی ج ۵، ص ۱۲۶ " متأثر شده است .

بعد از فردوسی فخرالدین اسعدگرگانی مفهوم همین ضرب المثل را به شعر آورده

و گفته است :

اگر صد سال گهر آتش فرورد هم او روزی بدان آتش بسوزد

افصح المتکلمین سعدی شیرازی نیز این معنی را در یک بیت که مصراع اول آن با

گفته فخرالدین یکسان است بیان کرده است :

اگر صدسال گیر آتش فرزند اگر یکدم در او افتد بسوزد
 نظامی گنجوی، جادو سخن زبان فارسی، از آن مضمونی جالب ساخته و گفته است:
 چنین گفت با آتش آتش پرست که از ما که بهتر بجایی که هست؟
 بگفت آتش: ار خواهی آموختن ترا کشت باید، مرا سوختن
 امیر خسرو دهلوی آرایش دیگر داده و سروده است:

برهمن چون به آتش در دهد تن چه حاجت روغنش کو، هست روغن
 صائب نقش آفرین دنیا و دنیا پرست را به آتش و آتش پرست تشبیه کرده و گوید:
 دنیا براهل خویش ترحم نمی کند آتش امان نمی دهد آتش پرست را
 مولانا جلال الدین مولوی نیز "آتشی" را به معنی آتش پرست بکار برده و در
 داستان پادشاه جهود که در هلاک دین عیسی سعی می نمود گوید: به امر پادشاه جهود آتشی
 روشن کردند و بتی را در کنار آن قرار دادند و به پیروان حضرت عیسی (ع) دستور داد
 که بت را سجده کنند و گرنه در آتش روند زنی را با فرزند خردسالش آوردند امیر جهود کودک
 را از آغوش مادر برگرفت و در آتش افکند و به مادر هم دستور داد که بت را سجده کند و
 یا به آتش رود، زن تا خواست پیش بت سجده کند کودک از میان آتش بسخن آمد و گفت:
 ای مادر بدرون آتش در آی و لطف حق را تماشا کن که بر ما آتش را سلامت کرده است، از
 سخن گفتن کودک مردمی که بکنار آتش بظلم آورده شده و مردد بودند که بت را سجده کنند
 یا به آتش بروند رحمت حق را یقین کردند و به آتش در رفتند، شاه جهود از اینکه آتش
 موء منان را نمی سوزانید متعجب و خشمناک شد و به آتش خطاب کرد و گفت: ای آتش تو که
 حتی به آتش پرست هم رحم نمی کنی چگونه شد که آتش ناپرستان را امان می دهی و نمی سوزانی؟
 روی به آتش کرد شه کای تند خو آن جهان سوز طبیعی خوت کو؟
 چون نمی سوزی؟ چه شد خاصیتت یا زبخت ما دگر شد نیتت
 می نبخشایی تو بر آتش پرست آنکه نپرستد ترا او چون پرست؟
 آتش جواب می دهد:

گفت آتش من همانم آتشم اندر آ تا توبه نی تابشم
 طبع من دیگر نگشت و عنصرم تیغ حقم هم بدستوری بمرم
 و سپس:

بعد از آن آتش چهل گز برفروخت حلقه گشت و آن جهودان را بسوخت
 آتشی بودند موء من سوز و بس سوخت آتش مرایشان را چو خس
 در تفسیر کشف الاسرار میبیدی "اصحاب النار" به "آتشیان" (آتشی + ان جمع)

ترجمه شده است :

" اولنگ اصحاب النار : ایشان آتشیانند و دوزخیان ج ۱ ، ص ۱۴۳ ."

خاقانی شروانی نیز " آتشی " را به معنی " گبر " بکار برده است :

مگذار ملک آرشی در دست مثنی آتشی خوش نیست گردناخوشی بر روی زیبا ریخته

ب - کبک شکستن ، کبک بشکستن

" کبک شکستن و کبک بشکستن " را در فرهنگهای معروف کنایه از " پی گم کردن " و " رازنهفتن " دانسته اند . و این دو بیت از خمسه نظامی را برای ادعای خود شاهد آورده اند :

(۱) ترا این کبک بشکستن چه سود است که باز عشق کبکت را ربوده است
(۲) شکسته دل آمد به میدان فراز ولی کبک بشکست با جره باز (؟)

بیت اول از خسرو و شیرین و بیت دوم از شرفنامه نظامی است . برای بیان معنی درست این ترکیب کاربرد " کبک " و " کبک شکستن " و " کبک بشکستن " را در آثار نظامی بررسی می کنیم :

نظامی " کبک " را اغلب در معنی حقیقی بکار برده است مانند :

(۳) کلاغی تک کبک در گوش کرد تک خویشتن را فراموش کرد

(۴) روان شد در هوا باز سبک پر جهان خالی شد از کبک و کبوتر
گاهی یکی از صفات معروف کبک را در نظر آورده و تشبیهی از آن ساخته است .
مانند :

(۵) ملک فرمود تا یکسر غلامان برون رفتند چون کبک خرامان

(۶) شده بلبله بلبل انجمن چو کبک دری قهقهه در دهن

بصورت استعاره نیز بکار برده و زیباروی را از آن اراده کرده است . مانند :

(۷) چو طاوسان زرین ده عماری به هر طاوس در کبکی بهاری

(۸) بیاد آرای تازه کبک دری که چون بر سر خاک من بگذری

و گاهی آنرا بصورت مستعار منه برای تصویر اسب آورده است مانند :

(۹) جهاندار بر مرکب خاص خویشش خرامنده بر کبک رقاص خویشش
و در وصف براق که حضرت رسول اکرم (ص) شب معراج بر آن نشسته بود گوید:
(۱۰) چون در آورد در عقابی پای کبک علوی خرام جست ز جای

(۱۱) کبکوش آن باز کبوترنمای فاخته رو گشت بفر همای
برای بررسی معنای " کبک شکستن " و " کبک بشکستن شنیدن داستانی کوتاه که
اسکندر در جنگ دارا از درگیری دو کبک فال می‌گیرد بی‌فایده نیست:

(۱۲) بهنجیر شد شاه یکروز کش هم او خوش‌منش بود و هم روز خوش
(۱۳) شکار افکنان دشتها درنوشت همی کرد نخجیر برکوه و دشت
(۱۴) فلک‌وار می‌شد سری پرشکوه گهی سوی صحرا گهی سوی کوه
(۱۵) گذشت از قضا بر یکی کوهسار که بود از بسی‌گونه در وی شکار
(۱۶) دو کبک‌دری دید برخاره‌سنگ برآیین کبکان جنگی بجنسگ
(۱۷) که این مغز آنرا به منقار خست گه آن بال این‌را بناخن شکست
(۱۸) در آن معرکه راند شه بارگی همی بود بر هر دو نظارگی
(۱۹) زسختی که کبکان درآویختند ز نظاره شاه نگریختند
(۲۰) شگفتی فروماند شه زان شمار که در مغز مرغان چه بود آن خمار
(۲۱) یکی را نشان کرد بر نام خویش بر او بست فال سرانجام خویش
(۲۲) دگر مرغ را نام دارا نهاد بر آن فال چشم آشکارا نهاد
(۲۳) دو مرغ دلاور در آن داوری زمانی نمودند جنگاوری
(۲۴) همان مرغ شد عاقبت کامگار که بر نام خود فال زد شهریار
(۲۵) چو پیروز دید آنچنان حال را دلیل ظفر یافت آن فال را
(۲۶) خرامنده کبک ظفر یافته پرید از بر کبک بر تافته
(۲۷) سوی پشته کوه پرواز کرد عقابی درآمد سرش باز کرد
(۲۸) چو بشکست کبک دری زان عقاب ملک کبک بشکست و آمد بتاب
(۲۹) زی‌رواز پیروزی خویشتن نبودش همانا غم جان و تن
(۳۰) بدانست کاقبال یاری دهد بدارا برش کامگاری دهد
(۳۱) ولیکن در آن دولت کامگار نباشد بسی عمر او پایدار

در بیت شماره (۲۸) " چو بشکست کبک دری زان عقاب " یعنی هنگامیکه

کبک‌دری از آن عقاب شکست خورد ملک‌عنان اسب را بشکست (= بر تافت) و بر افروخته شد
(کبک استعاره از اسب و کبک بشکستن کنایه از عنان تافتن). می‌گوید: از اینکه بردار

پیروز خواهد شد همچنانکه کبک بر کبک دیگر پیروز شده بود اسکندر خوشحال بود اما از اینکه کبک ظفر یافته به چنگال باز شکاری افتاد و سرش از تن جدا بشد بر افروخت و ناراحت شد زیرا دریافت که پس از پیروزی بسی زنده نخواهد ماند . نظامی همانگونه که در بیت شماره (۹) و (۱۰) عمل کرده در این بیت نیز کبک را استعاره برای اسب انتخاب کرده است . در جای دیگر " کبک ، بشکست " را به معنی : کبک شکست خورد " یعنی دارا شکست خورد " بکار برده است :

(۳۲) چنین گفت رستم فرامرز را که مشکن دل و بشکن البرز را
(۳۳) همین گفت با بهمن اسفندیار که گر نشکنی بشکنی کار زار
(۳۴) شکستی کز او خون به خارا رسید هم از دل شکستن بدارا رسید
(۳۵) شکسته دل آمد به میدان فراز از آن ، کبک بشکست از جره باز

در نسخهٔ وحید در مصراع آخر دخل و تصرف ناروا شده و بصورت " ولی کبک بشکست با جره باز " در آمده که غلط واضح است زیرا در هیچیک از نسخ معتبر بصورت " ولی کبک بشکست با جره باز " نیامده است و مصحح کتاب مصراع را چنان تغییر داده که معنای مورد نظرش حاصل شود . بنا بر آنچه که گذشت در بیت شماره (۲) مصراع دوم غلط بوده است و شکل صحیح آن " از آن ، کبک بشکست از جره باز " می باشد . و کبک بشکستن به معنی " پی گم کردن " و راز نهفتن " که در فرهنگها ذکر کرده اند نمی باشد و معنی درست مصراع دوم چنین است : بدان سبب کبک از جره باز شکست یافت . بعبارت دیگر چون دارا شکسته دل به میدان آمده بود بدان سبب از اسکندر شکست خورد .

اما اشتباه بودن معنی " پی گم کردن " و " راز نهفتن " برای " کبک بشکستن " در بیت شماره (۱) با توجه به موضوعی که این عبارت در آن بکار رفته روشن می گردد :

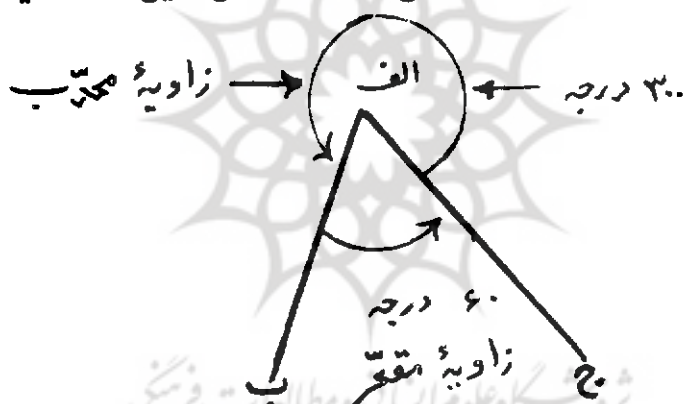
" خسرو برای دیدن شیرین به قصر اورهسپار می گردد . شیرین که به خسرو علاقه مند بود می خواست که برسم و آیین مذهبی خود با خسرو پیوند ازدواج ببندد و حاضر نبود بطریق دیگر تسلیم او شود . بناچار بحکم عفت در قصر را بروی خسرو می بندد و خسرو مایوس بر می گردد ، از جمله پیغامهایی که در آستانهٔ دروازهٔ قصر برای شیرین می فرستد این بیت است :

(۱) ترا این کبک بشکستن چه سود است که باز عشق کبک را رسوده است
و معنی آنست که : ترا شکست دادن من که در را برویم بستی فایده ای ندارد زیرا عشق مانند باز قوی چنگال ترا که مانند کبک ظفر یافته هستی شکار و عاجز کرده است و ناچار تسلیم خواهی شد . نظامی در سرودن این بیت به داستان مبارزهٔ دو کبک که در

بیت های شماره (۱۲) تا (۳۱) آمده نظر داشته است و خسرو و شیرین را به دو کبک مبارز تشبیه نموده که دومی اولی را شکست می دهد اما در آخر بدست باز عشق شکار می گردد. از آنچه گذشت معلوم شد که در بیت اول " کبک، بشکستن " بمعنی کبک را شکست دادن بوده و به معنی " پی گم کردن " و " راز نهفتن " که در فرهنگها آمده است نمی باشد.

ج - کنج

بضم اول و سکون ثانی و ثالث در فرهنگها به معنی زاویه و کوژ آمده است. ابتدا رابطه معنوی " کوژ " و " زاویه " را بررسی می نمایم و سپس به معنی باز یافته درباره این لغت اشاره می کنیم. زاویه و کوژ هر دو بیک معنی است و هر دو به معنی گوشه است، یکی به معنی زاویه مقعر و دیگری به معنی زاویه محدب است. در هندسه هر گاه اندازه درجات زاویه ای بیش از ۱۸۰ درجه باشد آنرا محدب و زاویه مجاور را (که مکمل زاویه محدب تا ۳۶۰ درجه است) زاویه مقعر می نامند به شکل ذیل نگاه کنید:



قسمت داخلی (ب، الف، ج) را زاویه مقعر می گویند که در شکل بالا ۶۰ درجه فرض شده است، و قسمت خارجی (ب، الف، ج) را زاویه محدب گویند که در شکل ۳۰۰ درجه فرض شده است، بدین جهت در لغت ها معنی " کنج " را " کوژ " و " زاویه " ذکر کرده اند، با توضیحی که داده شد سرکوه را که در حقیقت زاویه محدب است " کنج " نامیده اند و همین معنی از فرهنگها فوت شده است در حالی که در متون فارسی " کنج " و " کنج کوه " به معنی سرکوه و کوهسار بارها آمده است اینک شواهد آن عرضه می گردد، نظامی گنجوی گوید:

دگر روز کاین روی شسته ترنج چورپحانیهان مبر برون زد ز کنج
یعنی روز دیگر خورشید با رویی چون رخسار اشراپخواران از کوهسار سرزد. جالب است که منوچهری دامغانی، روی خورشید را در هنگام طلوع به رخسار خون آلوده دزدان

تشبیه کرده و گفته است :

سراز البرز زد قرص خورشید
چو خون آلوده دزدی سر ز مگمن
نظامی در جای دیگر سرکوه را " کنج کوه " نامیده است :

چو خورشید بر زد سراز کنج کوه همه جنگجویان شدند همگروه
یعنی چون آفتاب از کوهسار طلوع کرد جنگجویان همگروه شدند .
و نیز گوید :

دگر روز کاورد گردون شتاب برون زد سراز کنج کوه آفتاب
خیارهای زرد رنگ را که از شکل طبیعی خارج و خمیده و شبیه ترنج گردیده است
" کنج گشته " نامیده است :

چون زرد خیار کنج گردد هم کالبد ترنج گردد
ترشی کند از ترنج خویی اما نکند ترنج بویی
و حکیم فردوسی در آغاز داستان رستم و سهراب گوید :

اگر تند بادی برآید زکنج بخاک افکند نا رسیده ترنج
معنی : اگر طوفانی از کوهسار وزیدن گیرد ، ترنج جوان را بخاک می افکند ، نویسنده
توانای طوس به قواعد داستان نویسی کاملاً مسلط بوده رنگ آخر داستان را که سهراب
جوان بدست رستم کشته میشود در این بیت و چند بیت دیگر که در آغاز داستان سروده
آورده است و وحدت موضوع را رعایت کرده است . در مصراع دوم توضیح این نکته ضروری
است که : بنا بر آنچه که در متون ادبی آمده ترنج از باد ، سخت آسیب پذیر است . نظامی
در این باره گوید :

زیبی آلتی و نم اندم بکنج جهان باد و از باد ترسد ترنج
و منظور شاعر از " بی آلتی " بی چیزی و بی مایگی است .

د-لخادو: کرباسه، چلپاسه.

در یکی از نسخه های " ترجمه و قصه های قرآن " که بکوشش یحیی مهدوی و
مهدی بیانی تصحیح و چاپ شده است بجای " کرباسه " که به معنی چلپاسه است (لخواه"
آمده است (حاشیه ص ۶۵۸) باید گفت که املاء صحیح این کلمه "لخادو" است که در
دانشنامه حکیم میسری (قرن چهارم) "لخادو" به معنی "کرباسه" آمده و با کلمه "سو"

و " دارو " قافیه شده است :

علاج گزیدن لخادو

کسی کو را گزد دندان لخادو بماند بی شک آن دندان در آن سو

کزین بهتر نشد زخم لخادو ببايد خوردن از حلتیث دارو

منابع این مقاله :

- ۱- شاهنامه فردوسی
- ۲- یادداشت های قزوینی
- ۳- ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی
- ۴- گلستان سعدی
- ۵- خمسه نظامی گنجوی
- ۶- خمسه امیر خسرو دهلوی
- ۷- دیوان صائب تبریزی
- ۸- مثنوی مولوی
- ۹- کشف الاسرار میبیدی
- ۱۰- دیوان خاقانی شیروانی
- ۱۱- ترجمه و قصه های قرآن
- ۱۲- دانشنامه حکیم میسری
- ۱۳- دیوان منوچهری دامغانی
- ۱۴- لغت نامه دهخدا و سایر فرهنگها